

خوانندگان گرامی،

امروز متن موعظه ما مربوط به یک داستان بسیار معروف و شناخته شده می باشد، داستان همان مرد کوتاه قد ثروتمند و باجگیر یعنی زکی است. این شخص در بین اکثر مردم بسیار منفور به حساب می آمد، زیرا او در شهر اریحا بابت خرید و فروش اجناس مختلف از بازرگانان و فروشندگان طلب باج و خراج میکرد. و در اغلب موارد هزینه های مالیاتی را بطور نسبتا بالا حساب می کرد. و پول های گرفته شده اضافی را به جیب خود می ریخت. بطوریکه که مردم فقط منتظر یک فرصت بودند تا با کسی به مانند زکی تسویه حساب کنند، البته تصور این مسئله بر ما کاملا آشکار می باشد.

پرواضح است که امروزه نیز صاحبان مشاغل مربوط به اداره مالیات بر درآمد و یا کسانی که در دادسراها و یا دادگاهها کار می کنند در بین مردم محبوب نیستند و لوائیکه و ظایف آنها باز پس دادن آن سودها و مالیات ها و بازگشت آن مبالغ به دولت می باشد.

افراد غیر محبوب نسبتا تنها هستند. چنانچه دوستانی هم داشته باشند اما تعدادشان زیاد نیستند. معمولا ما از آنها دوری نموده و باعث خوشحالی ما می گردد چنانچه بتوانیم در فرصتی آنان را مورد اذیت و آزار و بی اعتنائی قرار دهیم. ولی با چنین اشخاصی نه وارد دوستی شده، و نه رفت و آمد می کنیم. و بیشتر مایل هستیم از آنان دوری کنیم زیرا ممکن است با دوستی با آنان در راه نادرستی گام برداریم و شاید با این کار، دوستانی را از دست بدهیم.

عیسی مسیح اینطور نبود. او کسی بود که دقیقا به آن عده از افرادی که مورد بد رفتاری و بی مهری دیگران قرار می گرفتند توجه زیادی می کرد و از آنان دلجویی می نمود. او با کسانی ارتباط برقرار می کرد که مردم و جامعه آنان را در بین خود نمی پذیرفتند مانند: بیماران، و آنانی که به دلایلی از جامعه طرد شده بودند، باج گیران و فقرا. این را زکی نیز دریافته بود. عیسی مسیح هنگام رد شدن از آنجا زکی را زیر نظر داشت و او را دیده بود، در حالیکه او بالای درخت خود را مخفی کرده بود و قابل دیدن نبود.

طبق نوشته های انجیل لوقا دیدار بین عیسی مسیح و زکی به این صورت شکل می گیرد:، عیسی وارد اریحا شد و از میان شهر می گذشت. مردی در آنجا بود به نام زکی، که سرپرست باجگیران، و بسیار هم ثروتمند بود. او می خواست ببیند که عیسی مسیح چه نوع شخصی است، اما به علت کوتاهی قامت و ازدحام مردم نمی توانست او را ببیند. پس جلو دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، چون قرار بود عیسی از آن راه بگذرد. وقتی عیسی به آن محل رسید به بالا نگاه کرد و فرمود: ای زکی، زود باش پایین بیا، زیرا باید امروز در خانه تو مهمان باشم. او به سرعت پایین آمد و با خوشرویی عیسی را پذیرفت. وقتی مردم این را دیدند زمزمه نارضایتی از آنها برخاست. آنها می گفتند: او مهمان یک خطا کار شده است. زکی ایستاد و به عیسی خداوند گفت: ای آقا، اکنون نصف دارایی خود را به فقرا می بخشم و مال هر کسی را که به نا حق گرفته باشم چهار برابر به او برمی گردانم، عیسی به او فرمود: امروز رستگاری به این خانه روی آورده است، چون این مرد هم فرزند ابراهیم است. زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را پیدا کند و نجات دهد.، (لوقا ۱۹، ۱-۱۰)

عیسی مسیح بسیار آسان و راحت به سوی آن اشخاصی گام برمی داشت که خطا کار بودند، کسانی که مردم از آنان فاصله می گرفتند. و او هرگز آنان را مورد شماتت و سرزنش قرار نمی داد. شاید همین بود که آنان را به فکر و اداری می کرد و شاید آنان را مورد شرمساری قرار می داد. لازم نبود که خطاکاران

برای انجام کارشان آنرا توجیه نموده، آنان احساس نمی کردند که مورد سرزنش واقع شده اند، و یا از خود باید دفاع کنند. در وهله اول آنها نه تنها سعی بر چنین کاری را نمی کنند بلکه بصورت بسیار رک و راست خود اذعان می کنند که دچار اشتباه شده اند به مانند زکی. او خود را بی گناه نمیداند ولی عیسی مسیح هم او را مواخذه نمی کند. عیسی مسیح به او نگاه کرده و خود را به خانه اودعوت می کند. همین عمل عیسی مسیح باعث رابطه بین خویش و وی که تا آن لحظه جایگاهی در بین جامعه نداشت ایجاد می کند. و همین عمل باعث نارضایتی مردمی را که در آن جمع بودند می شود. ولی حالا فرض کنیم: عیسی مسیح به منزل یک قاتل و یا کسی که کودکان را مورد آزار جنسی و تجاوز قرار میدهد برود ما با خود چه فکری می کنیم؟ همان جا ما احساس نارضایتی نمی کنیم حتی اگر آن شخص دوران محکومیت اش را هم پشت سر گذاشته باشد؟ چرا عیسی مسیح به طرف آنان می رود و به سمت ما گامی بر نمی دارد؟ چرا ما باید آنان را بپذیریم، درحالیکه اینگونه اشخاص را حتی مایل نیستیم ببینیم زیرا آنها طور دیگری هستند و آنان را به حساب نمی آوریم؟ زیرا این گونه افراد بخاطر اعمالشان و یا وابستگی های نژادی مورد بی اعتنایی قرار می گیرند و در جامعه قابل پذیرش نیستند. چه سریع ممکن است همین مسئله برای خود ما پیش آید که دیگران ما را منزوی کرده و دیگران همین مهر بد نامی را به پیشانی ما بزنند؟

تمام آنچه را در بالا ذکر شد برای عیسی مسیح کاملاً بی اهمیت تلقی می شد. او به جنبه انسانی به آدمیان می نگرد. برای او نه رنگ پوست، نه ملیت، و نه مذهب اهمیت دارد. او کسی را بخاطر گناه کبیره اش یا بیماری سخت اش محکوم نمی کند. او به سوی افرادی که احتیاج به کمک و همیاری دارند قدم برمی دارد بدون اینکه آنان را محاکمه کند از نزدیک شدن به آنان ترسی ندارد. داور و قاضی کس دیگری است. او آنرا خوب می داند. بنا بر همین او می تواند بدون ترس دست یاری و کمک به دیگران دراز کند. او از خطا و گناه زکی آگاهی داشت، ولی او بر اینکه زکی محتاج به کمک نیز بود را هم متوجه بود. عیسی مسیح می دانست که زکی چقدر خود از اینکه بسیار تنهاست و مورد بی اعتنایی مردم است رنج می برد، و میدانست که خودش مسبب این وضعیت است. زکی می داند، که او اشتباه کرده است، و خودش متوجه می شود، که چه باید انجام دهد، تا خود را از این وضعیت رها نماید. بعد از آن نیمی از دارایی خود را به فقرا بر میگردداند، و چهار برابر آنچه را که با نیرنگ و تزویر به نفع خود حساب نموده بود مجدداً به آنها باز میگردداند.

آیا فکر نمی کنید این همان عملی است که رئیس شرکت و ایرکار دهم باید انجام می داد؟ آیا بهترین نیست به جای آنکه دیگران را کنار بگذاریم و به دیگران دروغ گفته و یا باحقه زدن به دیگران، اهداف خود را پیش ببریم، صادقانه عمل کنیم؟ چقدر دوست داریم خطاها و اشتباهات دیگران را دیده ولی آنچه که در نزد خود به خطا و اشتباه انجامیده را نادیده گرفته و از آنها چشم پوشی کنیم.

## Liedvers (WortLaute 90)

سرود

آنجایی که انسانها خود را به دست فراموشی می سپارند، / و مسیرهای درست را ترک میکنیم / از نو شروع میکنیم کاملاً از نو. / آنجایی که آسمان و زمین به یکدیگر نزدیک می شوند، / آنوقت است که صلح و آرامش در بین ما می باشد. / آنجایی که آسمان و زمین به یکدیگر نزدیک می شوند، / آنوقت است که صلح و آرامش در بین ما می باشد. ( کتاب سرود ۹۰ )

## Gebet

دعا

خداوند مهربان، ما را یاری رسان در برخورد و آشنایی با زکی های این دنیا، تا از دید و بصیرت  
پسر خودت آنها را بنگریم. بگذار ما با عشق و محبت انسانی با آنان برخورد نماییم و بیش از هر چیز به  
عزت و نفس انسانی شان توجه کنیم، تا به تقصیرات و گناهان آنان، حالا، گناهانشان هر چه باشد.

آنگلیکا کراکائو

Angelika Krakau